گفت‌وگوی «جوان» با والدین شهید حسنعلی احمدی دستجردی

امانت خدا را «شهید» برگرداندیم

از راست به چپ: پدر شهید مدافع حرم محمد کلمران، پدر شهید احمدی و برادر شهید

اشرف فصیحی دستجردی

پیش از اینکه گفت‌وگوی ما با والدین شهید حسنعلی احمدی به انتشار برسد، خبر آمد که این مادر گرامی به فرزند شهیدش ملحق شده است. مادر شهیدی که در هنگام گفت‌وگوی ما با شوق از فرزندش و آرمان‌هایی که او را به جبهه‌های جنگ کشاند، صحبت می‌کرد. شهید حسنعلی احمدی دانش‌آموزی ۱۷ ساله بود که دی‌ماه سال ۱۳۶۴ همراه حدود ۶۰ نفر از دانش‌آموزان دبیرستان شهید مطهری راهی منطقه مریوان شد. پنجم فروردین سال ۶۵ که فرا رسید حسنعلی به همراه شش نفر از همرزمانش به شهادت رسیدند. آنچه در ادامه می‌آید شرحی از گفت‌وگوی ما با مرحومه صغری فصیحی مادر و ابوالفضل احمدی پدر شهید حسنعلی احمدی است که در منطقه مریوان به شهادت رسید.

مادر شهید

چند فرزند دارید؟ حسنعلی چه خصوصیات اخلاقی داشت که از جمع بچه‌های شما سعادت شهادت را برای خودش خرید؟

من و همسرم اهل دستجرد اصفهان هستیم نسبت و فامیلی دوری داشتیم. شوهرم بنا و کشاورز است و ثمره ازدواجمان هشت فرزند بود. هفت پسر و یک دختر. تنها دخترمان در کودکی به رحمت خدا رفت و پسرمان حسنعلی هم شهید شد و حالا شش پسر داریم. حسنعلی متولد سال ۱۳۴۷ و فرزند سوم خانواده بود. حسنعلی با انضباط و منظم بود و در کار خیر کوتاهی نمی‌کرد. با اینکه دست و دلباز بود، اما ولخرج نبود. اهل مطالعه بود و غیر از کتاب‌های درسی، کتاب‌های امام خمینی، شهید مطهری و کتاب‌های معنوی را مطالعه می‌کرد. به بزرگ و کوچک احترام می‌گذاشت. دست و پیشانی من و پدرش را می‌بوسید و همیشه در محضر والدین ادب را رعایت می‌کرد. شهیدعزیزمان به احکام الهی به‌خصوص نماز و روزه و حلال و حرام اهمیت می‌داد و عمل می‌کرد. ولایتمدار و ولایت‌پذیر بود و امام خمینی را بسیار دوست داشت و ایشان را نایب امام زمان می‌دانست. حسنعلی به‌خاطر خوش اخلاقی‌اش ، محبتش در دل ما دو چندان بود. او بچه هیئتی و تربیت شده در مکتب امام حسین (ع) بود.

حسنعلی به کدام یک از برادرانش بیشتر علاقه داشت؟

فرزند شهیدم خیلی به برادر کوچکش سعید علاقه داشت. آن زمان سعید ۱۰ ماهه بود. سعید را بغل می‌کرد و گاهی می‌گفت سعیدجان تو به دنیا آمدی تا من شهید شوم. وقتی این حرف را می‌شنیدم حالم دگرگون می‌شد. اخلاق و رفتارش با بقیه برادرانش فرق می‌کرد. از همان کودکی مشخص بود اهل دنیا نیست و سوگلی خانه بود. ما قابل نیستیم از خوبی‌های شهید حرف بزنیم، چون نمی‌توانیم آنچه حق مطلب است را بازگو کنیم.

مادرجان با علاقه فراوان شما به پسرتان حسنعلی زمان اعزامش چه حالی داشتید؟

وقتی می‌خواست اعزام شود، گفتم کاش درس و مدرسه‌ات را تمام می‌کردی بعد می‌رفتی. در جوابم گفت شما می‌خواهید با این چند روز نرفتن‌ها من را کنار خودتان نگه دارید تا جنگ تمام شود. اگر به جبهه نروم، فردای قیامت چطور به چشمان پدر شهید ۱۳ ساله، حسن فصیحی نگاه کنم که فقط یک فرزند داشت و او هم به شهادت رسید. شما با اینکه هفت پسر داری، مرا می‌خواهی چه کنی؟ اگر من هم شهید شوم، شما شش پسر دیگر دارید در حالی که پدر شهید فصیحی فقط یک فرزند داشت و تمام دار و ندارش فقط آن یک پسر بود.

شهید زمان اعزام در چه مقطعی درس می‌خواند؟

دانش‌آموز سال اول دبیرستان مدرسه شهیدمطهری بود. آن کلاس کلاً تعطیل شد، چون همه دانش‌آموزانش به غیر از چهار یا پنج نفر همگی به جبهه اعزام شدند. حسنعلی همراه شش نفر از همکلاسی‌هایش در بمباران هوایی دشمن در جبهه پنجوین مریوان به شهادت رسیدند. پسرم ۲۸ دی سال ۱۳۶۴ همراه حدود ۶۰ دانش‌آموز از دبیرستان شهید مطهری دوره آموزش امدادگری را در اصفهان سپری کردند. یک ماه بعد ۲۸ بهمن به منطقه مریوان اعزام شدند تا اینکه پنجم فروردین سال ۶۵ منطقه توسط هواپیماهای دشمن بمباران شد و پسرم و شش نفر از دانش‌آموزان بسیجی به شهادت رسیدند. پیکر حسنعلی ۱۲ فروردین همان سال تشییع و در بهشت محمد دستجرد به خاک سپرده شد.

به عنوان یک مادر چطور با خبر شهادت پسرتان برخورد کردید؟

خدای متعال مرا برای شنیدن خبر شهادت حسنعلی از قبل آماده کرده بود. زمانی که آخرین بار برای بدرقه‌اش رفتم به یکباره جگرم سوخت. وقتی سوار اتوبوس می‌شد وسائل امدادگری‌اش همراهش بود. با خودم می‌گفتم بعید است دیگر فرزندم را ببینم. سؤال می‌کردم که آیا خدا او را دوباره به من بر می‌گرداند؟ گذشت تا اینکه وقتی پیکر حسنعلی را دیدم. آن روز اصلاً بی‌تابی نکردم و راضی به رضای خدا بودم. خدا به من صبر عطا کرد و الحمدلله که حسنعلی با شهادتش روسفید و سربلند شد.

پدر شهید

چه شد فرزند شهیدتان راهی جبهه شد؟

حسنعلی در بسیج فعالیت داشت. همیشه می‌گفت اینکه دوست دارد به جبهه برود، بود تا ما را از قبل آماده کند و زمانی که می‌خواست برای جبهه ثبت‌نام کند آمد تا از من و مادرش رضایت بگیرد. من و مادرش با در نظر گرفتن خشنودی خدا در این امر مهم رضایت دادیم، چون می‌دانستیم حسنعلی خودش بصیر و آگاه است و می‌داند پا در چه راهی می‌گذارد و راه جهاد درست است که پر خطر است، اما راه حق است و هر کس در این مسیر قدم می‌گذارد حتماً انتخاب شده خدای متعال است. ما رضایتنامه حسنعلی را امضا کردیم و حسنعلی رفت و در همان اعزام اول به شهادت رسید.

فرزندان دیگرتان هم در جبهه بودند؟

بله، دو فرزند بزرگ‌ترمان هم که هر دو روحانی هستند به نام‌های شیخ محمد و شیخ قاسم هم رزمنده بودند. شیخ محمد مأموریت داشت به عنوان یک معمم به جبهه اعزام شود تا مسائل و احکام دین را به رزمندگان آموزش دهد و مبلغ دین باشد و شیخ قاسم به عنوان یک رزمنده به جبهه اعزام شد و در این مسیر نیز به افتخار جانبازی رسید.

مرحومه صغری فصیحی، مادر شهید

> غیر از حسنعلی، دو برادر دیگرش به نام‌های شیخ محمد و شیخ قاسم هم رزمنده بودند. شیخ محمد روحانی بود و مسائل و احکام دین را به رزمندگان آموزش می‌داد. شیخ قاسم اما به عنوان یک رزمنده به جبهه اعزام شد

درباره شبی که حسنعلی قصد اعزام داشت، بگویید.

پس از ثبت نام یک ماه آموزش نظامی را در اصفهان سپری کرد و پس از دوره آموزشی به مرخصی آمد تا با ما خداحافظی کند و به جبهه اعزام شود. شب آخر که در منزل دور هم بودیم وقتی به حسنعلی نگاه می‌کردم اشک در چشمانم جمع می‌شد. صبح روز بعد همگی حسنعلی را تا پای اتوبوس بدرقه کردیم. بعد من خودم به اصفهان رفتم و آنجا هم تا پای اتوبوسی که قرار بود با آن به جبهه اعزام شوند، رفتم. آنجا حسنعلی را دیدم که با همرزمانش لباس امدادگری پوشیده بودند و به عنوان امدادگر به جبهه اعزام می‌شدند. آنجا هم من گویی به دلم افتاده بود که باید حسنعلی را خوب نگاه کنم چراکه دیگر بازگشتی ندارد و بدون اینکه بخواهم اشک می‌ریختم و با دلی آکنده از مهر پدری و دعای خیر بدرقه‌اش کردم.

در آن مدت چگونه از احوالش با خبر بودید؟

در آن مدت کوتاهی که در جبهه حضور داشت، چون تلفن نداشتیم گاهی تلگراف می‌زد و کوتاه می‌نوشت سلام. حالم خوب است. خداحافظ. در حد چند کلمه که فقط ما از احوالش بی‌خبر نباشیم. نامه هم برای برادرانش می‌فرستاد. وقتی هم شهید شد ساک لباس‌هایش را برای ما آوردند که من بعد نمی‌دانم آن ساک لباس را کدام یک از برادرانش برداشتند مخفی کردند که جلوی چشم من و مادرشان نباشد که در فراق حسنعلی گریه نکنیم. حسنعلی کلی کتاب و وسیله شخصی هم داشت که آنها را هم بعد از شهادتش بردند و هیچ کدام از وسائلش دست ما نیست.

نحوه شهادتش چگونه بود؟

حسنعلی و همرزمانش جزو نیروهای هلال احمر بودند. پنجم فروردین سال ۶۵ هواپیماهای دشمن جبهه پنجوین مریوان را بمباران کرد. تعدادی از امدادگران همان روز به شهادت رسیدند که سه نفر از رزمندگان از بچه‌های دستجرد بودند. شهیدان محمد هاشم‌پور، محمد خدامی و پسرم حسنعلی احمدی همرزمانش گفتند ترکشی به گلویش اصابت کرده بود. گفتند که حسنعلی بر اثر موج انفجار به هوا پرتاب شده و بعد از برخورد به زمین پشت سرش به دلیل برخورد با سنگ شکافته بود که او را به بیمارستان امام حسین(ع) تهران اعزام کردند. می‌خواستیم به تهران برویم که گفتند احتیاجی نیست شما تشریف بیاورید، ما خودمان حسنعلی را به اصفهان می‌فرستیم. بعد متوجه شدیم حسنعلی بر اثر جراحت‌های زیاد در هفتمین روز از عید به شهادت رسیده است.

> حسنعلی و همرزمانش جزو نیروهای هلال احمر بودند. پنجم فروردین سال ۶۵ هواپیماهای دشمن جبهه پنجوین مریوان را بمباران کرد. تعدادی از امدادگران همان روز به شهادت رسیدند که سه نفر از رزمندگان از بچه‌های دستجرد بودند. شهیدان محمد هاشم‌پور، محمد خدامی و پسرم حسنعلی احمدی

پیکر این سه شهید دستجرد با هم تشییع شد؟

خیر، پیکر فرزندم سه روز زودتر به دست ما رسید و ۱۲ فروردین تشییع و به خاک سپرده شد روزی که به معراج شهدا رفتیم حسنعلی را کفن پیچ داخل تابوتش دیدیم که آرام خوابیده بود. اما نظاره‌گر ما در عالم بالا بود. من به عنوان یک پدر شهید از اینکه خدا فرزندم را لایق شهادت دانسته و مدال پر افتخار شهادت را به حسنعلی عطا کرده بود، فقط دستم را در آن لحظه به آسمان بلند و خدا را شکر کردم. اگر دوباره خدا حسنعلی را به ما عطا کند و مجدد بخواهد به جبهه برود حتماً به ایشان اجازه رفتن به جبهه را خواهم داد، چون آن زمان که شهید شد، هنوز زیاد با تفسیر شهید و شهادت آشنا نبودم، ولی اکنون آگاه‌تر از قبل شده‌ام که شهدا زنده‌اند و چه مقام و منزلت و چه جایگاه باشکوهی نزد خداوند رحمان و رحیم دارند. پس از دیدار با پیکر حسنعلی آن را به دستجرد بردیم و چون ایام عید بود و همه از تهران و اصفهان برای عید دیدنی به روستاهایشان آمده بودند چنان جمعیت زیادی برای بدرقه حسنعلی وجود داشت که حد و حساب نداشت و ماشین‌های بسیاری از زیار تا دستجرد پیکر حسنعلی را همراهی کردند.

این آرامش قلبی که گفتید چه زمانی به سراغ شما آمد؟

از وقتی که حسنعلی آمد برای رفتن به جبهه رضایت بگیرد، یک نگرانی در دل داشتم و از خدا می‌خواستم فرزندم سالم برود و برگردد. این دل‌نگرانی در من بود تا زمانی که چشمم به آمبولانس حامل پیکر حسنعلی افتاد. آن لحظه یک آرامش الهی در خودم حس کردم که قلبم و وجودم را تسکین داد و همه دلواپسی‌ها از بین رفت و خود را در برابر مصلحت خدا تسلیم دیدم و راضی به رضای خدا شدم.

خاطره

خاطره یکی از رزمندگان دفاع مقدس از حضور در عملیات الی‌بیت‌المقدس

در شلمچه چند سال بزرگتر شدم!

زهرا محمدزاده

متن زیر خاطره علیرضا محرابی یکی از رزمندگان دفاع مقدس است که در مقطع نوجوانی به جبهه می‌رود و به عنوان اولین عملیات در آزادسازی خرمشهر حضور پیدا می‌کند.

بهار سال ۶۱ که به جبهه اعزام شدیم تازه عملیات فتح‌المبین تمام شده بود. همان زمان ما را برای دیدن منطقه عملیاتی به شمال خوزستان بردند. یادم است از سایت‌های موشکی که زمان شاه ساخته شده بود، دیدن کردیم. این سایت‌ها در یک نقطه مرتفع بودند و بعثی‌ها در زمان اشغال سایت‌ها، از آنها برای دیده‌بانی و کوبیدن شهرهایی مثل سوسنگرد و دزفول استفاده می‌کردند.

در عالم نوجوانی (۱۷ سال داشتم) لحظه شماری می‌کردم تا ما هم وارد یک عملیات شویم و با دشمن بجنگیم. محل استقرارمان در دوکوهه بود. آنجا هم برادران ارتشی بودند، هم چند تیپ دیگر از سپاه که هر کدام ساختمان‌هایی را برای خودشان برداشته بودند. اما بیشتر بخشی که در دست بچه‌های سپاه بود، به تیپ تازه تأسیس ۲۷ محمدرسول‌الله(ص) به فرماندهی حاج احمد متوسلیان تعلق داشت.

ما آموزش‌های‌مان را در تهران و پادگان امام حسن(ع) گذرانده بودیم، وقتی که به منطقه آمدیم دیگر کاری نداشتیم جز آنکه به عملیات ورود کنیم. اما دوران بخور و بخواب خیلی طول نکشید و یک هفته بعد از آمدن‌مان به دوکوهه، ما را به پیاده روی‌های طولانی مدت بردند و هر روز به طول این پیاده روی‌ها و همین طور خشم‌شب‌هایی که برای‌مان اجرا می‌شد، افزوده می‌شد. یکی از بچه‌ها که تجربه بیشتری داشت می‌گفت اینها مقدمه ورود به یک عملیات است. آن زمان ما حتی از شنیدن نام عملیات ذوق می‌کردیم.

خلاصه وقتی به دهم اردیبهشت ماه ۱۳۶۱ رسیدیم، با تجهیزات کامل به یک پیاده‌روی شبانه رفتیم. اینبار دیگر آموزشی در کار نبود و وارد همان چیزی شده بودیم که وصفش را شنیده بودیم؛ «یک عملیات تمام عیار» واقعاً شرایط عملیات با هر رزمایش و خشم‌شب فرق داشت. وقتی به جاده اهواز- خرمشهر رسیدیم، معنی واقعی جنگ را دریافتیم. بعثی‌ها وجب به وجب جاده را می‌کوبیدند و محشری برپا شده بود. خیلی از بچه‌ها روی همان جاده به شهادت رسیدند و خیلی‌ها هم مجروح شدند.

عملیات فتح خرمشهر ۲۴ روز طول کشید. امکان نداشت که یک نیروی رزمنده تمام این مدت را در منطقه عملیاتی بماند، بنابراین در خلال عملیات گردان‌ها اگر هنوز سازمان رزم‌شان را حفظ کرده بودند، حتی برای مدت کوتاهی هم که شده از محل اصلی درگیری‌ها به عقب برمی‌گشتند و تجدید سازمان می‌کردند.

نمی‌دانم چند روز از عملیات گذشته بود که به منطقه شلمچه رسیدیم، آنجا درگیری‌ها حتی از جاده اهواز- خرمشهر هم سخت‌تر بود. بعد از یک نبرد تمام عیار، گردان ما را که تلفات زیادی هم داده بود از معرکه خارج کردند تا غذایی بخوریم و استراحتی بکنیم. به محض اینکه از خط مقدم فاصله گرفتیم و در پناه یک خاکریز کوتاه استراحت کردیم. من از فرط خستگی تقریباً بی‌هوش شدم. چشم که باز کردم مقداری غذا دور و برم بود. اصلاً متوجه نشده بودم که چه وقت این غذا را خورده‌ام. باقی بچه‌ها هم وضعیتی بهتر از من نداشتند. من در شلمچه حداقل چند سال بزرگتر شدم. چون آنجا درک بهتری از جنگ، صلح، سختی، مرگ، زندگی و... پیدا کردم که پیش‌تر سطحی به آنها فکر می‌کردم. خرمشهر با چنین سختی‌هایی آزاد شد و به دامن میهن اسلامی بازگشت.

> من در شلمچه حداقل چند سال بزرگتر شدم. چون آنجا درک بهتری از جنگ، صلح، سختی، مرگ، زندگی و... پیدا کردم که پیش‌تر سطحی به آنها فکر می‌کردم. خرمشهر با چنین سختی‌هایی آزاد شد و به دامن میهن اسلامی بازگشت

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۴۷۵

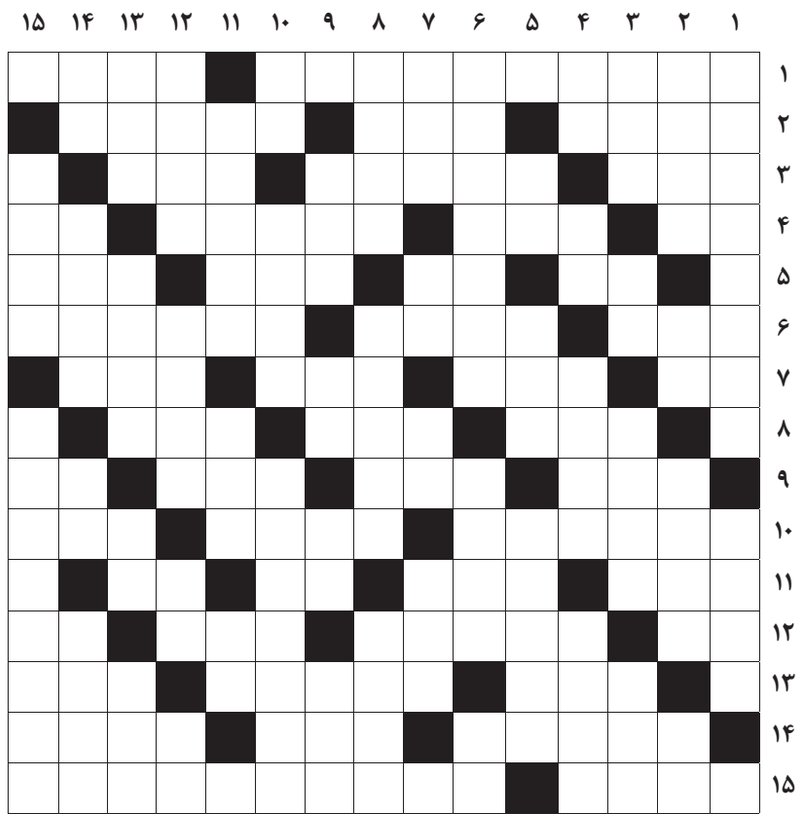

از راست به چپ

■۱- مجوز فعالیت یک سفیر در کشور بیگانه- اولین شهید قیام حسینی ■۲- ژیمناست شاخص کشورمان- امر به یافتن- عقیده حاکم بر سعودی ■۳- مخترع اسکاتلندی ماشین بخار- رودی در بوشهر- پادشاه اشکانی ■۴- زهر- سوغات ارومیه- مرکز کهگیلویه و بویراحمد- ترشی انار ■۵- راندن مزاحم- گل منجمد- همنشین برهما- جد ■۶- تخته هالتر- تاج گل- مجموع کارهای لازم برای حفظ تندرستی ■۷- دارچین هندی- ابوالبشر- سدی در تهران- چوب بلند کبوترپرانی ■۸- مو طلایی- ساک مدرسه- مسکوک نقره ■۹- آسان- طناب محکم- خانه شعری- بنابراین ■۱۰- وصف حرکت کبک- از سایت‌های اینترنتی- نوعی قایق ■۱۱- چکامه- بسیار- شهر آرامگاه پروین اعتصامی- یار گفت ■۱۲- اسب تبریزی- درست‌نویسی- ذریه- مادر لر ■۱۳- خریدن- همداستان ویس- خس‌خس سینه ■۱۴- پشت‌سرهم- دیوار بلند- جاسوس ■۱۵- کشتی گیر طلابرده ما در المپیک ۱۹۹۶- عابران و رانندگان کم توجه التفاتی به آن نشان نمی‌دهند

از بالا به پایین

■۱- زیست‌بوم- جای تیر ■۲- نام قدیم تایلند- ناراست- بلای جان راننده بی احتیاط- علامت مفعول ■۳- اریکه- ورزش مادر- با نوروز آغاز می‌شود- از رواندازها ■۴- گشوده- منقار پرنده- شهر زادگاه انیشتین- واحد پول ارمنستان ■۵- مردن از غصه- ماه کامل- کارگردان شیار ۱۴۳ ■۶- مکتب واقعگرایی- راه و روش عبادت- گرفتنی سربزنگاه ■۷- نی نازک- کتف- ذات و شخص- مادر ترک ■۸- مایع- اساسی- از تیم‌های علی دایی در فوتبال آلمان ■۹- بازیکن هم‌تیمی- خاموش فرنگی- سفید آذری- کشته عزا و عروسی ■۱۰- خدای درویش- اسلحه‌ای در شمشیربازی- شاگرد بوعلی‌سینا ■۱۱- جهنم- دشمن فرشته- آفت نباتی ■۱۲- آتش بی دود- اسباب ورزش و بازی- مظهر لطافت- راه شاعرانه ■۱۳- ظرف خرید خریدار- پشیمان- شامه‌نواز- استخوان پا ■۱۴- شلوار جین- اصل و بنیاد- فنی در کشتی- همیشگی ■۱۵- رافع سردی مزاج- از شخصیت‌های داستان رمان گوژپشت نتردام ویکتور هوگو

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۹	۲	۱						
				۶	۷			
	۵		۴			۸	۲	
							۴	
		۷	۶		۲	۵		
۶		۳				۲		
۱	۷							
					۸			۵
			۹	۲			۸	

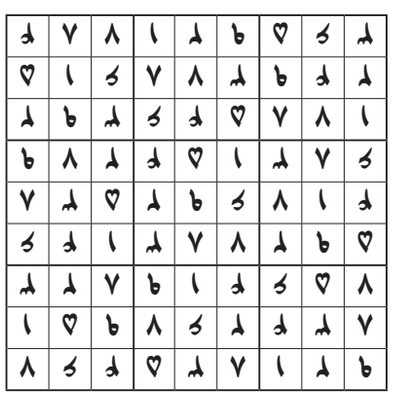

جدول کلمات متقاطع
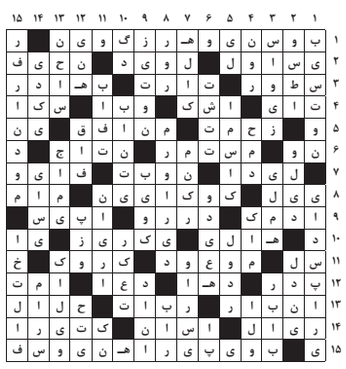
پاسخ جدول شماره ۶۴۷۴